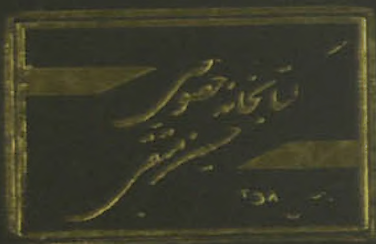




دکوان نسکا

خان

محال



و بسم الله الرحمن الرحیم به نستعین

حمد بی حد و ثنای بی عد مر واجب الوجودی را
که نظام اصول از فیض جود اوست و انتظام
فصول از لطف غیر محدود مبدعی که ابداع و
اختراع مخلوقات بقبضه قدرتش مربوط است تا ذکر
که احیای اموات و اعاده معدومات و علم و حکمتش
و صلوات متواترات و تسلیمات متوالیات بر آن
سید سرور و رسول مصطفی که آیه و ما ارسلناک
الا رحمة للعالمین بیان نقطه است از کمال و
دلالت و لکن رسول الله و خاتم النبیین
شرح نقطه ایست از جلال صفات او و بر آل
اطهار و عترت اخیار او که ائمه دین و هدات
راه یقین و نجوم اهل آسمان و زمین الله اما بعد

این رساله ایست مسمی به رساله حسنیه در بیان اعتقا
دات عقلیه و ذکر عبادات شرعیه نقلیه بر سبیل سند
اختصار نه اطناب و اکثار مشتمل بر مقدمه و دو باب والله
الهادی الی الصواب بدانکه ایمان و اقرار کند بزبان
بمعنی ذات خدای تعالی و صفات و بعدل و حکمت او و به
انبیا و بالامت ائمه و بمعاد و بانکه هر چه پیغمبر از تعالی
از خدای تعالی بخلقان آورده همه حقیقت و مکلف
برای ایمان آن کسی است که او را اعتقاد و عقل باشد که
ایمان شرع معتبر است لو الله فهمید و دانست خواه بالغ
بشری باشد خواه نباشد و اسلام آنست که مکلف
اظهار کلمه شهادت کند و چیزی که از ضروریات
دین است مثل نماز و روزه و مانند آن و انکار
نکند پس هر مکلف که اظهار کلمه شهادت بر این
وجه نکند مسلمان نباشد و هر مکلف که بدل اعتقاد
نکند و بزبان اقرار نکند بر این چیزها که گذشت
مومن نباشد و می باید که این اعتقاد یقینی باشد

ز ظنی و یقین آن اعتقادات را که داشت باشد ز خطا دور آنجا نبود
نباشد و بشبهه مخالف زایل نگردد فصل در بیان اعتقادات عقلیه
که ایمان عبارت از آن است و چون ارکان ایمان که آن را اصول دین
گویند پنج بود توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد این باب
بر پنج رکن مرتب شد رکن در بیان توحید بدانکه توحید آنست
که مکلف اعتقاد بهستی خدا و صفات ثبوتیه و سلبیه وی کند
و در این رکن مقدمه و سه فصل است مقدمه بدانکه هر چه در ذهن
کسی در آید خالی از آن نباشد که او را هستی لازم باشد و نیستی
ممکن نباشد یا نیستی لازم باشد و هستی ممکن نباشد و یا هستی
نیستی هر دو ممکن باشد پس آنجا او را هستی لازم باشد و نیستی
ممکن نباشد آن را واجب الوجود خوانند و آن خدا تعالی است و آنجا
او را نیستی لازم باشد و هستی ممکن نباشد آن را ممتنع الوجود خوانند
چون در آمدن آسمان و زمین در بیضه چنانکه آسمان و ز
مین خورد شود و بیضه بزرگ نشود و آنجا او را هستی و نیستی
هر دو ممکن باشد آن را ممکن الوجود خوانند مثل آسمان و زمین
و آدمی و سایر عالم از این سخن معلوم شد که هر چه موجود است

یعنی

یعنی هستی دارد بر دو قسم است یکی واجب الوجود و دیگری ممکن ال
الوجود و پوشیده نیست که وجود ممکن الوجود یعنی هستی او را
نفسی وی نیست بلکه او بسته فصل در بیان وجود و هستی
خدا تعالی بدانکه خدای تعالی واجب الوجود است و موجود است که اگر موجود
نباشد لازم آید که هیچ چیز موجود نباشد زیرا که مقرر شد
در مقدمه که هر چه موجود است بر دو قسم است واجب الوجود بباشد
و نیز مقرر شد که وجود ممکن الوجود از غیر اوست پس اگر واجب
الوجود موجود نباشد ممکن الوجود نیز موجود نباشد بجهت
آنکه بر تقدیری که واجب الوجود نباشد آن غیر که وجود ممکن
الوجود از اوست نیز نخواهد بود پس اگر واجب الوجود نبا
شد لازم آید که هیچ چیز اصلا موجود نباشد و این خلاف ‎(جود)
واقع است پس واجب الوجود که خدای تعالی است موجود باشد
مسئله چون ثابت شد که واجب الوجود موجود است
لازم است که قدیم و ازلی باشد یعنی هستی او را اول نباشد
و ابدی باشد یعنی وجود او را انقطاع و آخر نباشد و باقی باشد
یعنی وجود او را انقضا و استمرار باشد یعنی عدم را که نیست [illegible]

هرگز بی وجود و هستی او را نباشد زیرا که اگر نیستی بر
وجود او راه یابد بوجهی از وجوه واجب الوجود نباشد بلکه
ممکن الوجود باشد و این باطل است پس ازلی و ابدی و باقی و سرمدی
مسئله دوم در بیان صفات ثبوتیه یعنی صفاتی که لایق بخدای تعالی ‎(ذات)
است و حق تعالی موصوف است بآن مسئله خدای تعالی قادر است
و قادر آنست که فعل او و ترک فعل او باراده و اختیار او باشد
یعنی اگر خواهد کند و اگر نخواهد نکند بدانکه هر چه از فعل ها
در منوال اگر ترک آن فعل ممکن باشد از ذات او قادر و فاعل مختار خوانند
و اگر ترک آن فعل ممکن نباشد فاعل آن را موجب گویند مثل
آتش در سوزانیدن و چون این مقرر شد بباید دانست
که حکما در این مسئله خلاف کرده و مذهب ایشان آنست
که خدای تعالی موجب است و قادر نیست و این مذهب باطل است
و حق آنست که خدای تعالی قادر است و موجب نیست که اگر موجب
و قادر نباشد باشد و در مرتبه جمادات باشد چون آتش و آب
و مانند آن و نقص بر خدای تعالی روا نباشد زیرا که ناقص خدای تعالی را
نشاید پس خدای تعالی قادر باشد و دیگر آنکه اگر خدای تعالی موجب باشد

لازم

عالم
لازم آید که آن تو نیست قدیم باشد زیرا که اثر موجب با موجب هرگز
جدا نمی شود از موجب و چون ثابت شد که خدای تعالی قدیم است
پس اگر موجب باشد اثر وی که عالم است هرگز از وی جدا نشود پس
لازم آید که عالم نیز قدیم باشد چنانکه خدای تعالی قدیم است و حال
عالم حادث و غیر از خدای تعالی هیچ چیز قدیم نیست پس ثابت شد که خدای تعالی
قادر است و موجب نیست بدانکه خدای تعالی قادر است بر همه ممکنات ‎(زیراکه)
و احتیاج بسبب تعلق قدرت است بممکنات امکان است یعنی ممکن بودن
ممکنات و امکان مشترک است در میان همه ممکنات پس قدرت
خدای تعالی بهمه ممکنات تعلق گیرد مسئله خدای تعالی عالم است یعنی ‎(داناست)
نزد وی ظاهر است زیرا که ثابت شد که خدای تعالی قادر است
و قادر آنست که فعل وی باراده و خواهش او باشد و اراده و خواهش
چیزی آنکه او را داند ممکن نیست دیگر آنکه افعال غریبه که مشتمل
بر خواص عجیبه و صنایع بدیعه است مثل آفریدن آسمان و زمین و انواع
و غیر آن از خدای تعالی صادر شده و هر کی از وی فعلهای چنین صادر شود
باتقان قدرت عالم و دانا باشد دیگر آنکه اگر خدای تعالی عالم نباشد جاهل
باشد و جاهل نقص است و نقص بر خدای تعالی روا نیست چنانکه گذشت

پس خدای تعالی عالم باشد و علم خدای تعالی متعلق است بهمه معلومات
کلیات و جزئیات و معدومات و موجودات از بود و از خواهد بود
زیرا که نسبت ذات خدای تعالی بهمه مساوی است پس اگر بعضی را داند و
بعضی نداند ترجیح بلا مرجح لازم آید و جهل نقص است و بر خدای
تعالی روا نیست چنانکه گذشت مسئله خدای تعالی حی است زیرا که حی نبو
دی قادر و عالم نبودی و حال آنکه ثابت شد که قادر و عالم است پس
حی باشد مسئله خدای تعالی مرید است یعنی داناست بمصلحت
فعل و کاره است یعنی داناست بمصلحت ترک فعل زیرا که خدای تعالی
تخصیص کرد فعل خود را بوقت خاص و تخصیص ترک فعل خود را بوقت دیگر
و حال آنکه او قادر است بر فعل در همه اوقات پس تخصیص فعل را
با وقت خاص و تخصیص ترک او با وقت دیگر سببی میباید که موجب
این تخصیص باشد و آن سبب نیست الا اراده و کراهت پس خدای تعالی
مرید و کاره باشد دیگر آنکه ثابت شد که خدای تعالی عالم است
بهمه جزئیات پس عالم باشد بمصلحت فعل و ترک پس خدای تعالی مرید و کاره
باشد دیگر آنکه خدای تعالی امر کرده بندگان خود را بطاعت و نهی
کرده از معصیت و امر دلالت میکند بر اراده و نهی دلالت میکند بر کراهت

و جهل

پس

پس خدای تعالی مرید و کاره باشد مسئله خدای تعالی مدرک یعنی عالم است
بمدرکات و مدرکات آن چیزهاست که در یافته شود بیکی از حواس و سمیع
یعنی داناست بمسموعات آن چیزهاست که او را بشنوند و بصیر است
یعنی عالم است بمبصرات یعنی چیزهایی که او را ببینند زیرا که ثابت شد
که خدای تعالی عالم است بجمیع معلومات مدرکات و مسموعات و مبصرات
است پس مدرک و سمیع و بصیر باشد دیگر آنکه قرآن دلالت میکند
بر آنکه خدای تعالی مدرک و سمیع و بصیر است چنانکه فرموده که وهو
السمیع البصیر خدای تعالی میداند آنچه او را بشنوند و ببینند
مسئله خدای تعالی متکلم است یعنی آفریننده حرفها است در جسم جامد
چنانکه حرفها در درخت زیتون آفرید تا با موسی کلیم سخن گفت
و دلیل بر آنکه خدای متکلم است آنست که آفریدن سخن در جسم
جامد ممکن است و خدای تعالی قادر است بهمه ممکنات پس
قادر باشد بر ایجاد حروف در جسم جامد و خدای تعالی در قرآن
خبر داد که او متکلم است چنانکه گفت وکلم الله موسی تکلیما
تعالی سخن آفرید در درخت با موسی سخن گفت و هرچه
خدای تعالی از آن خبر داده حق است پس خدای تعالی متکلم باشد

و از جمله معلومات بجمیع المدرکات

مسئله خدای صادق است یعنی کلام مشتمل از خبر و وعده و وعید
و غیر آن همه راست است زیرا که دروغ قبیح و نقص است و خدای تعالی
منزه است از فعل قبیح و نقص و دیگر آنکه اگر کذب بر خدای تعالی
روا باشد اثبات نبوت انبیا نتوان کرد و هیچ اعتماد بر وعد
و وعید و اخبار نماند پس اقدام بر طاعت و عبادات و
متابعت پیغمبران نماند پس تکلیف و فرستادن پیغمبر بیفایده
و عبث باشد فصل سیوم در صفات سلبیه یعنی صفاتی که
خدای تعالی منزه و مقدس است از آن و روا نباشد که اعتقاد
بآن صفت کنند مسئله خدای تعالی واحد است یعنی یکیست
و او را شریک و نظیر و مثل و مانند نیست یک دلیل بر یگانگی خدا آنکه اگر
دو خدا ممکن باشد توانیم بعد که یکی از ایشان جسم معین مثل
آسمان متحرک باشد و دیگری خواهد که همان جسم ساکن باشد
پس اگر مراد هر دو بر آید لازم آید که یک جسم در یک وقت هم متحرک
باشد و هم ساکن و اگر مراد یکی حاصل شود و مراد آن دیگری نشود لازم
آید که جسم نه متحرک باشد و نه ساکن و عجز هر دو نیز لازم آید در
الهها و محال است پس خدای تعالی یکی باشد و او را شریک

نباشد دیگر

و دیگر آنکه خدای تعالی فرموده که قل هو الله احد که قل هو الله
احد یعنی بگو ای محمد که خدای تعالی یک است و شریک ندارد
و نیز فرموده که انما الحکم اله واحد یعنی
بدرستی که نیست خدای تعالی شما مگر یکی و فرموده که لو
کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا یعنی اگر بودی در میان
آسمان و زمین خدای تعالی دیگر غیر از الله نظام
وجود آسمان و زمین خراب شدی فاسد و مختل و باطل میشد
و نیز فرموده که فاعلم انه لا اله الا الله یعنی بدان ای
ای محمد که نیست خدای تعالی الا یکی مسئله خدای تعالی مرکب
نیست و مرکب آنست که او را اجزا باشد و او موجود نباشد
الا بعد از آنکه اجزا پیدا شود بهم ترکیب کرده شود پس اگر خدای
تعالی مرکب باشد محتاج باشد در هستی خود با آن اجزا
و هرچه در وجوب محتاج بود بغیر خود ممکن الوجود بود پس
اگر خدای تعالی مرکب ممکن الوجود باشد و این باطل است زیرا که
خدای تعالی واجب الوجود است پس مرکب نباشد مسئله
چون معین شد که خدای تعالی مرکب نیست ظاهر شد که خدای

مسئله
اصل
مسئله

جسم نیست زیرا که جسم آن چیزی را گویند که آن را قسمت توان کرد
در طول و عرض و عمق پس خدای تعالی جسم باشد مرکب باشد
و ثابت شد که او مرکب نیست پس جسم نباشد پس از اینجا
معلوم شد که قول مجسمه بعضی از ایشان که میگویند خدای تعالی
جسم است باطل است مسئله خدا جوهر نیست و جوهر
آن ممکن الوجود است که در وجود خود محتاج بمحل نباشد که در آنجا
حلول کند بغیر دایم و چون ثابت شد که خدای تعالی واجب
الوجود است و ممکن الوجود نیست پس جوهر نباشد مسئله
خدای تعالی عرض نیست و عرض آن ممکن الوجود است که در
وجود خود محتاج بمحل باشد که در آنجا حلول کند چون سیاهی
و سفیدی و شیرینی و ترشی و مانند آن زیرا که اگر خدای تعالی
عرض باشد ممکن الوجود باشد این باطل زیرا که خدای تعالی واجب
الوجود است پس عرض نباشد مسئله خدای تعالی متحد نمیشود
بغیر اتحاد آنست که دو موجود یکی بشوند بی زیاده و نقصان
و چون ظاهر شد و روشن است نزد عقل که ممکن نیست
که دو موجود یکی شوند و اصلا زیاده و نقصان نشود زیرا که

زیاده و نقصان خواهد بود البته معلوم است که خدای تعالی متحد
نیست و دیگر آنکه خدای تعالی متحد شود بغیر از خود غیر اگر واجب
الوجود باشد لازم آید که خدای تعالی شریک باشد و اگر غیر آن
ممکن الوجود باشد انجه حاصل شود بعد از آن اتحاد اگر واجب الوجود
لازم آید که واجب الوجود ممکن شده باشد و اگر ممکن باشد لازم
آید که ممکن الوجود شده باشد و اگر هر دو بحال خود باشند اتحاد حاصل
نشده باشد زیرا که اتحاد آنست که دو موجود یکی شوند
بوجهی که زیاده و نقصان نشود پس معلوم شد اتحاد ممکن نیست
پس خدای تعالی متحد نباشد مسئله خدای تعالی متحیز نیست یعنی در مکان
و در جهت نیست یعنی در طرف نیست زیرا که هر چه در مکان
یا در جهت است البته جسم خواهد بود یا جوهر ثابت شد
که جسم و جوهر نیست پس در مکان و در جهت نباشد و از
از اینجا معلوم شد که قول مجسمه که میگویند که خدای تعالی بر عرش
نشسته است و قول کرامیه که میگویند که خدای تعالی در جهت فوقیت
یعنی در طرف بالا باطل و فاسد است مسئله خدای تعالی که در محل
نیست و حلول بر وی روا نیست و حلول آنست

که چیزی بچیزی فرود آید بر وجهی که آن چیز بآن دیگر چنان متصل شود که از او جدا نتواند
بود چون رنگ و بوی و طعم که در جسم حلول میکند زیرا که خدای تعالی در
محل نیست و حلول بر وی روا نیست لازم آید که خدای تعالی در وجود خود محتاج
بود بآن محل و اگر آن محل نبودی خدای تعالی ممکن
الوجود بودی و این باطل است زیرا که واجب الوجود است پس در محل
نباشد و حلول بر وی روا نباشد و از اینجا معلوم شد که قول حلولیه یعنی
آنها که حلول بر خدای تعالی جایز میدانند چون بعضی صوفیه که میگویند
خدای تعالی حلول میکند در دلهای اهل عرفان و قول نصاری که میگویند
خدای تعالی حلول کرده در عیسی علیه السلام باطل است مسئله لذت
و الم بر خدای تعالی روا نیست زیرا که لذت در یافتن چیزی است که موافق
مزاج باشد و الم در یافتن چیزی است که مخالف مزاج باشد
مستلزم جسمیت است پس اگر لذت و الم بر خدای تعالی روا باشد
لازم آید که خدای تعالی جسم شود ثابت شد که خدای تعالی جسم نیست
پس لذت و الم بر وی روا نباشد مسئله خدای تعالی محل حوادث
نیست روا نیست که حوادث مثل حرکت و سکون و قیام و قعود
و مانند آن در خدای تعالی حلول کند زیرا که اگر حوادث در وی

متغیر شود و هر چه متغیر شود ممکن الوجود باشد و خدای تعالی واجب الوجود است پس
پس محل حوادث نباشد مسئله خدای تعالی مرئی نیست یعنی بدیدن دیده نشود بچشم
با او تعلق نمیگیرد نه در دنیا و نه در آخرت زیرا که هر چه بچشم دیده میشود
میباید که در مکان در جهت باشد و خدای تعالی در مکان در جهت نیست
پس دیده نشود و دیگر آنکه خدای تعالی میفرماید لا تدرکه الابصار
یعنی هیچ چشم او را نمیتواند دید و نمیبیند و مراد بعضی هر که نمیداند خود و دیگری
مولوی بدانکه اشاعره که پیدا ایشان مذهب سنیان است مخالفت کرده
اند در این مسئله با خدای تعالی و با انبیا و اولیا و جمیع عقلا و علما از اهل
شرع و حکما و انکار عقل و نقل کرده اند و گفته اند که خدای تعالی دیده نشود
در آخرت مؤمنان او را خواهند دید و چون بطلان مذهب ایشان در غایت
ظهور است در دفع شبهات ایشان حاجت به تطویل نیست
خدای تعالی غنی است یعنی محتاج نیست بغیر خود در ذات و نه در صفات
زیرا که اگر محتاج باشد ممکن الوجود باشد و حال آنکه او واجب
الوجود است پس محتاج نباشد دیگر آنکه حاجت نقص است
و خدای تعالی منزه است از جمیع نقایص پس محتاج نباشد
در بیان عدل و عدل آنست که مکلف اعتقاد کند که فعل

خدای تعالی همه حسن است یعنی خوب است و مشتمل بر حکمت
و مصلحت است و منزه است از قبیح و خلل بواجب بدانکه هر فعل
از کسی صادر شود اگر آن کس بجهت آن فعل مستحق مدح
شود او را اهل حجج گویند حسن مثل قول صدق و ادای امانت و مثل
آن و اگر با آن فعل مستحق مدح شود و ترک آن مستحق مذمت
شود او را مستحب خوانند چون احسان و خیر کردن و هرچه
با آن مانند و اگر با آن فعل مستحق مدح و ذم هیچ کدام نشود
بنوعی که آن فعل مستحق مدح شود او را مکروه گویند مثل
خوردن طعام در بازار و پیش مردم و قبول کردن در آن و ما
اشتاق آن و اگر با آن فعل و ترک آن نه مستحق مدح شود و نه
ذم او را مباح گویند چون چیزهایی که واجب و حرام و مندوب
و مکروه نباشد چون خوردن میوه مباح بجهت تفکه
و لذت و سیر کردن و مانند آن و مخفی نیست که عقل حکم
میکند بر حسن بعضی افعال مثل عدل و احسان و بر قبح
بعضی افعال مثل جهالت و ظلم و دروغ و خلف وعده و ما
مثل آن و از این جهت است که انصاف کرا اقرار بشرع ندارد

چون

چون ملاحظه شده هر یکی را مانند انسان حکم بر حسن و قبح
افعال میکنیم مسئله خدای تعالی عادل است حکیم است یعنی
افعال وی همه حسن است و فعل قبیح یعنی بد نمیکند یعنی چون
ظلم و کذب و خلف وعده و مانند آن نمیکند و از وی صادر
نمیشود و خلل بواجب نمیکند یعنی آنچه لایق حکمت اوست چون
فرستادن پیغمبران و کتاب و ثواب دادن مطیعان و وفا کردن وعده
او اسلمیین و خلف او نمیکند دلیل بر آنکه فعل قبیح و خلل بتعلقات
و خدای تعالی منزه است از نقص دلیل آنکه نقص خدای تعالی را نشاید
دیگر آنکه فعل قبیح و خلل بواجب کسی کند که جاهل باشد یا محتاج و
خدای تعالی جاهل نیست و عالم است بجزئیات و کلیات و محتاج
نیست نه در ذات و نه در صفات پس فعل قبیح و خلل بواجب نکند
دیگر آنکه اگر جایز باشد که فعل قبیح از خدای تعالی صادر شود
اعتماد بر وعده و وعید و غائب و اثبات نبوت انبیا نتوان کرد دیگر
آنکه قرآن دلالت میکند بر آنکه خدای تعالی فعل قبیح نمیکند چنانکه
فرموده و ما ربک بظلام للعبید یعنی پروردگار تو ظلم نمیکند
بر بندگان خود فرموده و لا یرضی لعباده الکفر یعنی خدای تعالی
به کفر بندگان راضی نیست و از اینجا ظاهر شد که قول اشا

عره باطل است

و چون ثابت شد که خدای تعالی فعل قبیح نمیکند و یکی از افراد قبیح
شیء قبیح مسئله هر فعل که خدای تعالی میکند بجهت حکمتی و غرضی
و فایده میکند دلیل که اگر بی فایده و حکمت و غرض باشد عبث باشد
و عبث قبیح است و خدای تعالی قبیح نمیکند چنانکه گذشت و نیز در
قرآن فرموده افحسبتم انما خلقناکم عبثا یعنی شما پندارید
گمان می برید که ما شما را عبث و بی فایده آفریدیم یعنی بی فایده
نیافریدیم بلکه از برای فایده آفریدیم اما میباید دانست که آن
فایده راجع به بندگان میشود دلیل که خدای تعالی در ذات و صفات
غنی است و محتاج نیست مسئله افعال بندگان از خیر و شر
همه از بندگان صادر میشود باراده و اختیار ایشان که اگر افعال
بندگان از خدای تعالی صادر شود و بندگان را قدرت و اختیار
نباشد چنانکه اشاعره میگویند لازم آید که فرقی نباشد میان
افتادن کسی از بلندی و فرود آمدن از آنجا به نردبان و لازم
آید که امر و نهی باطل و عبث باشد و لازم آید که کفر و معصیت که از
بندگان ظاهر میشود فعل خدا باشد و خدا ایشان را این افعال را
در ایشان آفریده باشد و باز ایشان را بر این افعال عذاب کند
در دوزخ و این ظلم قبیح است و خدای تعالی ظلم و قبیح نکند دیگر آنکه

خدا

خدای تعالی افعال بندگان را اسناد به ایشان کرده چنانکه فرموده
جزاء بما کانوا یعملون و این آیات از این باب بسیار است پس
اگر این باب بسیار است پس اگر این افعال از ایشان صادر نشده
باشد اسناد با ایشان نکردی پس معلوم شد که قول اشاعره که
میگویند که همه افعال از خیر و شر و ظلم و کفر و فساد همه از خداست و بنده
را هیچ اختیار نیست باطل محض است مسئله چون ثابت شد که خدای تعالی
عادل و حکیم است ثابت شد که هر چه لطف است نسبت به بندگان همه میکند
در حق ایشان و خلل بآن نمیکند و لطف چیزیست که بندگان را نزدیک
گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت و بنده را از قدرت و اختیار
بیرون نبرد مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و تکلیف کردن
مکلفان و مانند آن دلیل که خدای تعالی خلق را برای فایده آفریده و آن فایده بی آنکه
در حق ایشان لطف واجب باشد بوی [illegible] لایق حکمت باشد و آنچه لایق
اوست اگر نکند نقض غرض کرده باشد و نقض غرض قبیح است و خدای تعالی از این
منزه است پس خدای تعالی در حق بندگان لطف کرده باشد مسئله اما
الطاف تکلیف است و تکلیف آنست که خدای تعالی الزام کند بنده را و او را خبر کند از آن
با ایشان اجر کرد که در وی مشقت باشد و چون معلوم شد که لطف است
که بنده را نزدیک گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت ظاهر است که تکلیف از الطاف

چنانکه میفرماید ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر [illegible]

[illegible] ... از الطاف

از این قبیل است که چون ذکر میکرد خدا بنده را بطاعت و دور میکرد خدا بنده
بطاعت میکرداند از معصیت پس تکلیف از خدا لطف باشد چون ثابت شد
که لطف از خدای تعالی لایق حکمت او باشد و خدای تعالی حکیم است پس واجب است که
تکلیف کرده باشد بنده گان را و بعضی از ایشان در بیان نبوت نبی یعنی پیغمبر و پیغمبران
السلام است که خبر دهد از خدای تعالی و میان خدای تعالی و بنده گان او واسطه باشد
مسئله فرستادن پیغمبران لطف است و لطف واجب است بر خدای
تعالی اما آنکه فرستادن پیغمبران لطف است ظاهر است زیرا که چون در میان
مردم کسی باشد که متدین باشد از خدای تعالی بمعجزات و آن و از برای ایشان
حلال و حرام و خوب و زشت و طاعت و معصیت بیان کند از خدای تعالی
امر و نهی کند البته بطاعت نزدیکتر و از معصیت دورتر خواهند بود پس
پیغمبران لطف باشند و اما آنکه لطف بر خدای تعالی واجب است چنانکه گذشت بود
پس فرستادن پیغمبران واجب باشد مسئله واجب است
که پیغمبر معصوم باشد از همه گناهان کبیره و صغیره عمداً و
سهواً پیش از نبوت و بعد از نبوت از اول عمر تا آخر عمر و عصمت
صفتی است که خدای تعالی از لطف به بنده خود میدهد که باعث آن
بنده میل و قصد نکند بسوی فعل معصیت و ترک طاعت و دلیل
بر وجوب عصمت پیغمبر آنست که اگر معصوم نباشد اعتماد بر اخبار

او در نهی و وعده و وعید او از الله و کسی را اعتماد نکند بر اقوال
و افعال او اعتقاد نکند و از دلهای مردم ساقط شود و نسبت
کردن او بخدای تعالی خبر دهد مقبول نیفتد پس فرستادن
وی عبث شود و لازم آید که خدای تعالی فعل عبث کرده باشد و
فرستادن وی عبث بر خدای تعالی روا نیست پس عصمت
پیغمبران واجب باشد و از اینجا ظاهر شد که آنچه مخالفان
میگویند که عصمت پیش از نبوت و از صغیره در حالت سهو
نیست باطل است و بعضی مخالفان گویند که معصوم بر فعل معصیت
و ترک طاعت قادر نیست و این قول باطل است زیرا که اگر معصوم را
قدرت بر فعل معصیت و ترک طاعت نباشد مکلف نباشد
و او را بر ترک معصیت و فعل طاعت ثواب نباشد و این اعتقاد
اختیار نمی کند مگر کسی که ایمان و عقل ندارد مسئله واجب است
که پیغمبر منزه باشد از عیوب خلقی مثل کوری و کری و پیسی و
از رذایل خلقی چون کج خلقی و بخیلی و بی حیایی و امثال این و از نقایص
فعلی مثل صنعت حیاکت و حجامت و مانند آن و اگر چنین نباشد مردم اقوال او را
اعتبار نکنند خصوصاً گاهی که آنکه از عیوب مبرا باشد پس فرستادن
انسب باشد مسئله واجب است که پیغمبر از امت خود افضل باشد

و در میان امت او بهتر از وی و مساوی او نیز نباشد و اگر نه تقدیم
مفضول بر فاضل و ترجیح بلا مرجح لازم آید و نیز افضل یا مساوی
مطیع و منقاد او نشود پس ارسال او عبث شود نسبت با آن او
فضل و مساوی مسئله پیغمبران افضل از ملائکه اند چنانکه خدای تعالی
در قرآن مجید و فرقان حمید میفرماید که ان الله اصطفی آدم و
نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین یعنی بدرستی و راستی
که خدای تعالی برگزید آدم و نوح و آل عمران بر جمیع عالم از ملائکه و انس
و جن مسئله حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم
بن عبد مناف رسول خدا و پیغمبر بحق است زیرا که آنحضرت
دعوای نبوت کرد و معجزه بر دست او ظاهر شد و هر که دعوی
نبوت کند و او را معجز ظاهر شود بر طبق دعوی پیغمبر بحق باشد بر طبق
و معجز آن چیز است که ظاهر شود از کسی مخالف عادت و مطابق دعوی
الکی مقرون بتحدی و عاجز کرداند سایر مردمان از مثل آن و معنی
مقرون بتحدی آنست که کسی که معجز از و ظاهر شود گوید مردم را که اگر کردان
شما در این کار من شک دارید در تصدیق من مثل این کار من ظاهر
کنید و ایشان همه عاجز شوند و نتوانند مثل آن ظاهر کنند و دعوی نبوت
آنحضرت و ظاهر شدن معجزه از دست وی معلوم است بتواتر و در این

شک تلیت

شبهت و معجزات آنحضرت بسیار است چون قرآن که با آن تحدی
کرد بلغا و فصحای عرب را چنانکه خدای تعالی در قرآن میفرماید که
ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله
یعنی اگر در شکید از آنچه فرستادیم ما بر بنده خود پس بیارید
یک سوره مثل این قرآن بیارید و ایشان همه عاجز شدند و
نتوانستند که یک سوره که عبارت از سه آیه است مثل این
قرآن بیارند با آنکه در غایت فصاحت و بلاغت بودند
و خدای تعالی از عجز ایشان خبر داده در قرآن چنانکه فرموده
قل لئن اجتمعت الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن
لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا یعنی بگوی
ای محمد که اگر اتفاق کنند انس و جن بر آنکه مثل این قرآن بیارند
نتوانند که مثل آن بیارند اگر چه بعضی معاون و مددکار بعضی باشند
و تا غایت قرآن در میان مردم است و خواهد بود
تا قیامت و هیچکس از عرب و عجم مثل آن ترکیب نتوانسته کرد
مسئله پیغمبر ما خاتم پیغمبران است یعنی آخر انبیا است و بعد از
آنحضرت تا قیامت پیغمبر دیگر نخواهد بود چنانکه خدای تعالی فرموده

ولکن رسول الله وخاتم النبیین یعنی محمد رسول
خدا واخر پیغمبران است ونیز حضرت پیغمبر فرموده که لا نبی
بعدی یعنی بعد از من پیغمبر نخواهد بود در میان
علما اختلافست که حضرت پیغمبر بعد از تکلیف وپیش از
بعثت دین کدام پیغمبر بود وخدای تعالی را بکدام دین عبادت
میکرد والحق که تصدیق الله کرد در دین خود که بدان مبعوث خواهد
شدن اماد ران زمان ما امور نبود که بخلق برسانند بلکه
مؤثر بود که بان عمل کند وحق این است که چهارم در بیان
امامت امام انکسی است که حاکم ومتصرف باشد بر جمیع
مکلفان در امور دینی ودنیوی بر سبیل
نیابت پیغمبر علیه السلام واز اینجا معلوم شد که دو کس را
امامت در یک زمان نه امام امامت کنند هر یک را ایشان بران
دیگر حاکم نخواهد بود پس هر یک حاکم هر دو ایشان نباشد پس
امام نباشد واز اینجا معلوم شد بطلان مذهب زیدیه
که امام متعدد در یکزمان جایز میدانند مسئله نصب امام
وتعیین او بر خدای تعالی واجب است زیرا که امامت لطف است

و بعضی گفته اند که پیغمبر آن امر نبوده و در بعضی گفته اند که پیش از بعثت دین کدام پیغمبر بود ... امامت کنند
امام انکسی است که حاکم ... امامت کنند

جبالم

چنانکه در نبوت گفته شد بجهت آنکه چون بوسر مردمان
مهتری وحاکمی باشد از قبل خدا ورسول خدا وامر کند
ایشان را بطاعت ونهی کند از معصیت ومحافظت
نماید دین خدا وشریعت پیغمبر را از تغییر وتبدیل وزیا
ده ونقصان ومرجع ایشان باشد در مشکلات ومعضلا
ت ووقایع وقضایا البته مردم بطاعت نزدیکتر واز
معصیت دورتر خواهند بود بی شک پس امامت لطف باشد
واجب است بر خدای تعالی چنانکه گفته شد پس نصب امام واجب
باشد بر خدای تعالی مسئله واجب است که امام معصوم با
شد از همه گناهان صغیره وکبیره از روی عمد وسهو پیش از اما
وبعد از امامت از اول عمر تا آخر عمر بهمان دلیل که در نبی گفته
شد ونیز واجب است که امام منزه ومبرا باشد از عیوب
خلقی ورذایل خلقی ونقایص عقلی چنانکه در بحث نبوت گفته
ونیز میباید که امام افضل رعیت باشد در جمیع کمالات مثل
علم وزهد وتقوی وشجاعت وکرم وامثال این در میان
رعیت فاضلتر ومساوی او نیز نباشد که اگر افضل از

امام در میان رعیت باشد تقدیم آن امام بر انکس
که افضل از وست تقدیم مفضول بر فاضل لازم باشد وآن
قبیح وناپسندیده است عقلا ونقلا چنانکه خدای تعالی در
قران فرموده افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن
لا یهدی الا ان یهدی یعنی آیا کسی یا انکس که هدایت
تواند کرد بسوی حق سزاوارتر است که مردم تابع او شوند
ومقتدای مردمان باشد یا انکس که هدایت نتواند کرد
کسی را مگر آنکه او را دیگری هدایت کند یعنی انکس که هدایت
تواند کرد امامت ومقتدای خلق او رست زانکس که هدایت
نتواند کرد واگر مساوی آن امام در میان رعیت او باشد
تقدیم آن امام بران مساوی ترجیح بلا مرجح باشد واین نیز
باطل است مسئله شرط امام آنست که امامت او منصوص
خدا باشد زیرا که عصمت در امامت شرط است وعصمت
امر خفی است معلوم نمیشود الا باعلام خدای تعالی پس لازم
است که امامت منصوص خدا باشد به مجرد دعوای اهلیت
وخروج چنانکه زیدیه میگویند وزیرا که چنانکه عباسیه

دعوی

دعوی میکنند یا باتفاق امت چنانکه سنیه میگویند ونص خدا
خدا از قران وحدیث رسول صلعم وقول امام سابق ودعوی اما
مت واظهار معجزه معلوم میشود زیرا که معجزه فعل خدای تعالی است
که ظاهر میشود از دست آن امام پس چون معجزه ... از دست
انکس که دعوی امامت کند ظاهر شود گویا است میگوید خدای
تعالی او را امامت داده است مسئله امام بلا فصل خلیفه بحق
بعد از حضرت پیغمبر بلا فصل حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی
طالب است عم زیرا که امام میباید که معصوم باشد چنانکه
گذشت ومعصوم حضرت امیر المؤمنین علی عم بود نه انصار
سنیه وعباسیه دعوی امامت ایشان کو دهد بلیل دیگر
انکه امام میباید که منصوص باشد حضرت امیر المؤمنین عم
بود چنانکه خدای تعالی فرموده انما ولیکم الله ورسوله
والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة
وهم راکعون یعنی حاکم شما خدا است ورسول خدا وانکسا
که نماز را بپای میدارند ودر حالت رکوع زکوة بمستحق
داده اند مفسران قران از مخالف وموافق اتفاق کرده اند

معلوم نود

... ومنصوص

که حضرت امیرالمؤمنین [illegible] در [illegible]

و ادای [illegible] حق [illegible]

از آن حضرت [illegible]

[illegible] من کنت مولاه فعلی مولاه

یعنی هر کرا من حاکم [illegible] علی حاکم [illegible]

بوده [illegible] است [illegible]

الا انه لا نبی بعدی [illegible] علی [illegible]

[illegible] هرون [illegible] موسی [illegible]

[illegible] هرون [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] است [illegible] خلیفه [illegible]

حضرت موسی بود و مفترض الطاعة بود حضرت امیر [illegible]

[illegible] خلیفه [illegible]

حضرت [illegible] مفترض الطاعة باشد [illegible] مراتب

آنحضرت [illegible] حضرت رسالت

پناه [illegible] حضرت [illegible] آنحضرت [illegible]

باقی بود [illegible] این [illegible] باشند [illegible]

آن حضرت رسول چنانکه [illegible] آنحضرت [illegible]

بوده [illegible] اخی [illegible]

[illegible] حاکم شریعت

[illegible] حضرت

امیرالمؤمنین [illegible] است [illegible]

[illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible] است

[illegible] حضرت معلوم

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] چنانکه [illegible]

[illegible] انفسنا و انفسکم [illegible]

[illegible] علی [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] باشند [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] است [illegible] حضرت باشد [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] باشد [illegible]

آنحضرت [illegible] حضرت [illegible] علم

و حکمت و زهد و [illegible] و کرم [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] طاعت و صبر و شکر [illegible]

کمالات انسانی با آنحضرت [illegible] چنانکه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] انا مدینة العلم و علی بابها [illegible]

[illegible] علم و حکمت [illegible]

[illegible] علم و حکمت [illegible]

[illegible] علم و حکمت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] علم و حکمت [illegible] حضرت

علی [illegible] است و از [illegible] علم و حکمت [illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] حضرت [illegible] اسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] حیوان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] رجوع [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] احکام [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] کرده

[illegible]

[illegible] احکام

[illegible] حکمت [illegible]

[illegible] منسوب [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

و معیار اهل این علوم [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] مشهور است و فتوحات [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طلاق [illegible]

[illegible]

[illegible] سیادت [illegible] آنحضرت

امام زین العابدین [illegible]

[illegible]

سیادت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] با اهل بیت [illegible]

[illegible]

[illegible] در حق السادات [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آیات [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی

[illegible]

[illegible] اهل بیت [illegible] اهل بیت

[illegible] اهل بیت [illegible] حسن و حسین

[illegible] حضرت [illegible] آل آدم [illegible]

[illegible] نوح [illegible] موسی [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] موسی [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] خیر البشر

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] آدم است

[illegible] حب علی حسنة

لا یضر معها سیئة و بغض علی سیئة لا ینفع معها

حسنة [illegible]

[illegible]

[illegible] افضل [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

من علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] علی خیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] افضل [illegible] علی [illegible]

[illegible] افضل [illegible]

دعوای امامت کرد و معجز ظاهر ساخت و [illegible]

دعوای امامت کند و معجز [illegible] امام [illegible]

[illegible] دعوای امامت [illegible]

[illegible] کلام آنحضرت [illegible]

[illegible]

از جمله آنحضرت [illegible]

[illegible] حضرت امام حسین [illegible]

در زمان [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] خوارج [illegible]

[illegible]

[illegible] خوارج [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] خوارج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت

[illegible] الله [illegible] آنحضرت

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت امام حسین

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دعوای امامت [illegible]

[illegible] امامت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] امامت [illegible]

[illegible] امامت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] امام [illegible]

[illegible] امام [illegible]

[illegible] امام جعفر صادق [illegible] امام موسی کاظم

[illegible] امام

[illegible] امام [illegible]

امام حسن عسکری و بعد از وی پسر وی امام [illegible] صاحب
الزمان صلوات الله علیهم اجمعین [illegible]
[illegible] است چنانکه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] است [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ایشان چنانکه [illegible] حضرت
[illegible] اشارت کرد [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] امام [illegible] تسعة [illegible] قائمهم [illegible]
[illegible] امام است [illegible] امام است [illegible] امام است [illegible]
[illegible] امام است [illegible] قائم ایشان است [illegible]
[illegible] تا قیامت [illegible] روایت کرد [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] گفت علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible]
گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] اثنی عشر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب است
[illegible] حسن و حسین [illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible] جعفر [illegible] الصادق [illegible]
[illegible] جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اثنا عشر [illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اثنا عشر [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] امام باشد
[illegible] ایشان امام [illegible]
[illegible] صاحب
الزمان [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] حضرت امام
[illegible] حضرت
[illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
حضرت [illegible]

و در بعضی روایات آمده که آنحضرت چهار هزار سال غایب باشد
و در بعضی روایات بیشتر و در بعضی روایات تا
هزار سال و دیگر آنکه درازی عمر مهدی
و حق تعالی بر جمیع ممکنات قادر است و احادیث و اخبار متواتر
وارد است در درازی عمر آنحضرت پس واجب است که واقع
باشد و سبب غیبت آنحضرت از قبل حق تعالی نیست
زیرا که حق تعالی خلاف [illegible] نمیکند و از قبل آنحضرت نیز
نیست زیرا که او معصوم است بلکه از جهت مردم است
که خلق نفاق [illegible] الفت [illegible]
و اطاعت آنحضرت نکنند با وجود این [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] و شیعیان [illegible]
[illegible] است و چون [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] چنانکه در احادیث و اخبار تفصیل [illegible]
و کیفیت ظهور و سلطنت آنحضرت در شریعت [illegible]
الله تعالی [illegible] و رزقنا [illegible]
[illegible]

[illegible] که امام بحق بعد از حضرت پیغمبر
پیغمبر [illegible] امیر المؤمنین علی [illegible]
از شیعه اند و هر کس که بعد از پیغمبر امام
ابو بکر را داند خواستن که [illegible] و مذهب
ایشان آنست که خلفای حضرت پیغمبر [illegible]
و بعد از ایشان خلیفه [illegible] تا خروج مهدی
[illegible] ایشان که حضرت [illegible] بعد از
[illegible] شیعه [illegible] و مذهب
[illegible] کیسانیه آنست که بعد از پیغمبر امام علی
است و بعد از وی امام حسن و بعد از
امام حسین و بعد از آن محمد بن الحنفیه
[illegible] است و [illegible]
و [illegible] آخر زمان اوست و [illegible]
[illegible] که امام بعد از حضرت رسول امیر المؤمنین
است و بعد از او امام حسن و بعد از او
امام حسین و بعد از [illegible] امام زین

العابدین است و هر که از نسل فاطمه [illegible]
دعوی امامت کند و خروج [illegible]
[illegible] امام است
[illegible] ایشان [illegible]
است [illegible] ایشان [illegible] امام [illegible]
[illegible] جایز است [illegible] امام
حسن و امام حسین و امام زین العابدین
و امام محمد باقر و امام جعفر صادق [illegible] امام
[illegible] امام [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] امام جعفر صادق [illegible]
[illegible] امام
[illegible] امام جعفر صادق [illegible] امام
[illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] است و [illegible]

[illegible] امامت [illegible] امام
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] مشهور
ستفترق امتی ثلثا و سبعین فرقة کلها فی النار الا
[illegible] اشارت کرد [illegible]
[illegible] العروة الوثقی [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من
رکبها نجی و من تخلف عنها غرق [illegible] کلها
[illegible] کشتی نوح [illegible] کشتی [illegible]
[illegible] کشتی تخلف کرد [illegible]
[illegible]
[illegible] کرد [illegible]
[illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible] است [illegible] جمیع [illegible] است [illegible]

اعتقاد جوین معاد و هرکه منکر این معاد باشد
چون دهریه و ملاحده و اسماعیلیه و
و امثال ایشان کافر باشند [illegible] دیگر
بدانکه معاد حق است اتصال ماده ابدان جمیع
جانداران است [illegible] ممکن چرا که ابتدا [illegible] خلق
و امر ثانی ایشان ممکن بود و حق تعالی [illegible]
عالمست جمیع اجزا ابدان هر چند بعد از آنکه
پوسیده و ریزیده و منتشر شده باشد [illegible]
[illegible] باشند و هر جا که باشند و قادر است
بر جمع و تالیف و ترکیب آن اجزا بعد از
تفرق و [illegible] چنانکه در ابتدا قادر بود بر
خلق [illegible] و ترکیب آن اجزا [illegible]
عالمست [illegible] معلومات جزئیات و کلیات [illegible]
[illegible] ممکنات و حق تعالی [illegible]
بوقوع معاد دلیل [illegible] خبر داده است و هر چه خدا
حق تعالی و انبیاء [illegible] بآن خبر داده

حق و صدق است پس معاد بدنی حق است و حق [illegible]
[illegible] قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشاها
اول مرة و هو بکل خلق علیم یعنی گفت [illegible] کرده خواهد
کرد استخوانهای پوسیده و ریزیده [illegible] بگو [illegible]
کرد این استخوانها [illegible] اول بار [illegible]
[illegible] اول خلق [illegible]
[illegible] مثال این آیت
[illegible]
[illegible] باشند دلیل دیگر
حق تعالی [illegible] ایمان و طاعت و عبادت تکلیف کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] اهل ایمان و عبادت و طاعت
[illegible]
[illegible]
حق تعالی عادل و حکیم است [illegible]
پس معاد بدنی حق باشد [illegible]

هر که در دنیا کافر بمیرد [illegible] مستحق عقاب [illegible]
در دوزخ باشد و عذاب [illegible]
نسبت کفر با معصیت و هر که در دنیا با ایمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
ایمان و طاعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عقاب [illegible]
ثواب [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible] و اعتقاد درست [illegible]
گناه [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] توبه [illegible]
بلکه [illegible]

تو حلال

تو حلال حاصل نشود در آخرت عوض [illegible] داد
توبه کردن از معصیت واجب است [illegible] معصیت
میکند [illegible] عقل است [illegible] قدرت [illegible]
واجب است دیگر حق تعالی امر کرد بتوبه چنانکه فرموده
توبوا الی الله توبة نصوحا یعنی توبه کنید بخدا [illegible]
[illegible] واجب است پس توبه
واجب باشد و توبه آنست که کسی [illegible] معصیت کند [illegible]
[illegible] معصیت [illegible] معصیت
[illegible] معصیت [illegible]
توبه [illegible]
[illegible]
معصیت [illegible] توبه کند [illegible]
[illegible]
حق الناس باشد [illegible] توبه [illegible]
را ادا باید کرد [illegible] معصیت غیبت یا تهمت [illegible]
توبه کند [illegible] حلال حاصل کند [illegible]

و [illegible] باشد بود [illegible] الا آنکه [illegible] آن کسی [illegible]
ان کسی با قتل حاصل کند مگر قتل قتل یا جرح باشد [illegible]
عمل تو بر کسی ... خود را چون خواهد تسلیم کنند تا قصاص کنند یا
کبرد یا عفو کنند و در آخرت چون آن کشته عوض باید و اگر
حق الناس عاجز باشد و بر آن قدرت [illegible] باشد تو به
تو به فقط باید درست کرد که تو حکمی نشود ازکلی [illegible]
حلال در دنیا معتبر نشود در آخرت عوض باید داد
سئوال بکرد بکو وجواب [illegible] صاحب ... حشر ونشر وحساب
و ... کتابها ... اعمال ... در دنیا ... صراط
و میزان و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و بعضی از آن از
احوال آخرت هم حق است و واجب است اقرار و اعتقاد کردن
[illegible] اگر این چیزها ممکن است وحق تعالی [illegible] است
و جمیع ممکنات و مخبر صادق القول و وقوع این ها خبر داده
هر آنکه ... که آن غیر مستحق آن الم باشد از آن الم
عوض باشد ... مستحق آن الم بنا شد بر آن الم عوض
لازم باشد ... که آن الم را حق تعالی باشد یا حق تعالی

ان الم ... مباح کرده باشد یا امر کرده باشد ... سبیل
ایجاب یا استحباب یا تمکین کرده باشد غیر من عقل را از آن
الم عوض ... حق تعالی باشد ... لازم آید
بدانکه این عوض ... باشد بر آن الم ... الا تعقل ... مثالم
... واجب شود اگر ... لازم آید ... بطلا ... آن
الم ... صادر ... باشد ... از این وجه ... عوض
آن الم ... متحقق باشد و ... عوض آن ... صورت
لازم است ... ظلم لازم آید ... عوض ... که مستحق با
... اخلال ... ظلم و ... است که ... دنیا
باشد ... آخرت ... جانفه باشد ... ضرر
... بدانکه ... آخر نیست که کسی ... تعالی
کوفت شوما یا ... با عوض ... و کسی بکوید
... که او ... کند ... باشد و خواه
... و حرام ... نیست
... باید ... تنقعو ... صنا
... که ... را ... است

تر حق تعالی امر کند بالاتفاق حرام و اجل ... است
که حیوان ... وقت ... و اجل بود و قسم است اجل
بلا اجل مسمی او ... که گذشت ... مرگ وقت
... احتمال داشت که ... احتمال داشت که
... و بعضی میکویند که البته ... و بعضی کویند که
... هر دو مذهب خطا است ... است
از اهل بیت علیهم السلام که چون مؤمن ... تو ...
... شیطان ... بر تو ... ایند و سعی
... و وسوسه کنند ... ایشان ...
بکوید ... کرده ... است ...
باشد باید که در هر صبح شام اگر ... الله ...
باشد این اعتقادات ... بعد ...
... اعتقاد کنی ... اگر ... الا ...
یا ارحم الراحمین انی اودعتک یقینی هذا
وثبات دینی وانت خیر مستودع وقد امرتنا
بحفظ الودایع فرده علی وقت حضور موتی ...

... باز ... را ... شام
[illegible] ... ...
... بسم الله الرحمن الرحیم شهد الله انه لا اله
الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم
ان الدین عند الله الاسلام ... العبد الضعیف ...
العاصی ... شهد ... خلقی ورزقی
... شهدت له ...
... قائما بالقسط ... لا اله الا هو ...
...
...
... ماهو ...
...
...
علی ...
...
... الباطن والظاهر الا ...

لصبر

ونهساق [illegible] من [illegible] ولا [illegible] تعديله والعصر

من [illegible] ومن [illegible] انه [illegible]

[illegible] نسبه [illegible]

وطلبه [illegible] التكليف [illegible]

التحقيق والتعريف [illegible] الامور [illegible]

[illegible] الطاعة [illegible]

[illegible]

[illegible] بين [illegible] الا [illegible]

[illegible] الهدا ليبين [illegible]

وحسا [illegible] [illegible]

الانبياء وخير الاوليا وافضل الاوصياء [illegible]

محمد ص [illegible] القران [illegible]

[illegible] يوم [illegible]

بقوله هذا [illegible] واشهد ان الائمة [illegible]

[illegible] الاخيار بعد [illegible]

[illegible]

[illegible]

علي ثم الباقر محمد ثم الصادق جعفر ثم الكاظم

موسى ثم الرضا علي ثم التقي محمد ثم النقي علي ثم

الحسن العسكري ثم القائم المنتظر [illegible] الخلف

[illegible]

[illegible] الارض

[illegible] لا [illegible]

[illegible] اشهد ان [illegible] حجة [illegible]

[illegible]

[illegible] سادات اهل الجنة

[illegible] اهل الارض

[illegible] وانهم [illegible]

ان الموت حق والقبر ومسائلة منكر ونكير في القبر

حق والبعث حق والنشور حق [illegible]

والميزان حق والصراط حق والكتاب حق والجنة

حق والنار حق [illegible] حق وشفاعة

نبينا محمد صلى الله عليه وآله حق وان الساعة آتية

على الاصلين [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الحمد [illegible]

فلا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برحمتك يا ارحم الراحمين

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على اشرف خلقه محمد و اهل بیته

الطیبین الطاهرین بعد چنین گوید خادم شریعت نبوی و چاکر

مذهب علوی ابراهیم بن باقر الموسوی که بسبب اجابت التماس بعضی

از اخوان دین و خلان یقین ایراد نمودم درین رساله جمله از مهمات

مسایل دینیه و معتقدات احکام شرعیه بر سبیل ایجاز و اختصار و ترتیب

دادم این رساله را بر چند کتاب کتاب طهارت و در آن چند فصل

است بذکر موجبات وضو شش چیز است بول و غایط و

بادی که از دبر خارج شود خواب چیزیکه عقل را زایل و بر طرف کند

مثل بیهوشی و مستی و دیوانگی استحاضه قلیله بدانکه واجبات

وضو هفت است نیت قربت و چنین قصد کند که وضو میسازم

بجهت رفع حدث قربة الى الله کافی است شستن رو از

رستنگاه موی تا آخر چانه و دستها از مرفق که عبارت است از محل جمع

سرهای استخوان بازو و ذراع تا آخر انگشتان مسح سر از پیشی رو بالای سر

بقدریکه مسمای مسح بعمل آید مسح پاها از سر انگشتان تا کعب که عبارت است

از قبه قدم و احوط آنست که تا مفصل مسح کند و باید پای راست را

بادست راست مسح کند و پای چپ را بادست چپ ترتیب

اول نیت کند بعد از آن فرو رود در آب بعد دست راست بعد دست چپ

بعد از مسح سر بعد مسح پای راست و بعد مسح پای چپ پنجم موالات واجب است یعنی
یعنی که عضو را که میخواهد بشوید یا مسح کند باید پیش از خشک شدن
اعضای سابق باشد و شرط است که آب وضو و غسل پاک باشد
و مباح باشد و مطلق باشد فصل هر گاه یقین بحدث داشته باشد و شک
کند که وضو گرفته است یا نه باید وضو بگیرد و هر گاه حدث و وضو هر دو را یقین
دارد و شک دارد که کدام مقدم است باز وضو میگیرد و هر گاه یقین بوضو دارد و
شک دارد که بعد از آن حدثی از او سر زده است یا نه وضو نمیگیرد
هر گاه در اثنای وضو شک کند که عضو سابق را شسته است یا نه بر میگردد
تا محل شک میگیرد و هر گاه موالات بر هم خورده باشد در اعتدال
هوا وضو را اعاده میکند و از سر میگیرد فصل بدانکه جنابت بدو چیز حاصل میشود
اول بیرون آمدن منی بجماع یا غیر آن دوم دخول قدر حشفه در قبل یا در دبر زن
یا زن خنثی اگرچه انزال نشود فصل بدانکه غسل جنابت بر دو قسم است ترتیبی و ارتماسی
پس اما غسل ترتیبی پس واجبات آن پنج است اول نیت قربت و همین
قدر که قصد کند که غسل میکنم بجهة رفع جنابت قربة الی الله کافی است دوم شستن
سر و گردن داخل سر است سیم شستن طرف راست از شانه تا انگشتان پا چهارم شستن
طرف چپ از شانه تا انگشتان پا و هر چیز که میان طرف راست و چپ

باشد مثل ابطین و ناف و غبغب و مانند آن از اجزای آن است
و او را با هر طرف بشوید چهارم ترتیب است اول نیت بعد سر بعد طرف راست
بعد طرف چپ و موالات واجب نیست و اگر عضوی را هم بشوید ترتیب
واجب نیست و اما در غسل ارتماسی پس کافی است که بعد از نیت
یکدفعه به آب فرو رود و همه اعضای او را فرا گیرد و هر گاه آب تا کمر او یا بالا
تر باشد و به آب فرو رود و پاهای خود را از زمین حرکت بدهد کافی است
و شستن موها واجب نیست و کیفیت غسل حیض و نفاس و استحاضه
و مس میت مثل غسل جنابت است در قصد نیت الا در نیت و در اینکه در غسل
جنابت وضو واجب نیست و در سایر اغسال قبل از غسل باید وضو بگیرد فصل واجب
میشود تیمم در عوض وضو یا غسل واجب در وقتی که آب نباشد اصلا یا باشد
و کفایت نکند یا استعمال آن ضرر داشته باشد یا آنکه مال غیر باشد و نتواند که کسی
حلال کند بخریدن و مانند آن و واجبات تیمم چند چیز است اول نیت و همین
قدر که قصد کند تیمم میکنم در عوض وضو یا غسل بجهت مباح بودن نماز یا مانند
آن قربة الی الله کافی است دوم زدن باطن دو دست است بر زمین مثل خاک یا سنگ
سیم مسح کردن تمام پیشانی از رستنگاه مو تا حد بینی بباطن هر دو دست خود
و همین قدر که بگوید مسح کرد بباطن کفین خود پیشانی خود را کافی است هر چند هر
یک از کفین تمام پیشانی را مسح نکند و باید مسح از طرف بالا بکند پس اگر عکس کند باطل است

چهارم مسح تمام پشت دست راست بباطن دست چپ و مسح تمام
پشت دست چپ بباطن دست راست و شروع میکند
بمسح از زند پنجم ترتیب بنحوی که ذکر شد ششم موالات یا این معنی
که افعال تیمم را بعمل بیاورد و فاصله ندهد جایز نیست تیمم بر چیزیکه
معدن باشد و بر خاکستر که از چوب و مثل آن بعمل آمده باشد و اما خاکستر
زمینی پس اگر باو زمین صدق کند جایز است تیمم و الا جایز نیست و همچنین جایز
نیست تیمم بر آجر و آهک و سایر علفها و همچنین بر زمینی نوره و گچ
بعد از پختن و اما قبل از پختن پس جایز است و جایز نیست
تیمم بر زمین مغصوب و نجس بلکه باید آنچه که تیمم بر او میکند پاک
باشد و خود شخص و محلش غصبی نباشد و اما مکان شخص تیمم کننده پس
شرط نیست که مباح باشد یعنی که هر گاه غصبی باشد ضرر بتیمم ندارد و اگر
دو خاک باشد یکی پاک و دیگری نجس یا یکی مباح و دیگری غصبی و مشتبه شوند
بیکدیگر تیمم جایز نیست فصل هر گاه شخص فاقد طهورین باشد بر او
ادا واجب نیست و قضا لکن احتیاط این است که هر دو را بکند و تیمم در وسعت وقت
جایز نیست مگر آنکه امید زوال عذر در وقت نداشته باشد و جایز است تیمم
برای نماز میت بقصد استحباب با قدرت هر چند دست باب برسد و نتواند
که وضو بگیرد و همچنین است برای خواب فصل چند چیز است که نجس العین است

اول

اول بول هم غایط انسان و بول حیوانی که خون جهنده داشته باشد و حلال
گوشت نباشد اما اگر حلال گوشت باشد یا خون جهنده نداشته باشد بول و غایط
آن پاک است و حیوان حلال گوشت هم بسبب جلاله بودن حرام گوشت
میشود و بول و غایط آن هم نجس است دوم منی حیوانیکه خون جهنده داشته باشد هر
چند حلال گوشت باشد و هر گاه خون جهنده نداشته باشد منی او پاک است
و اگر شک کنیم در فلان حیوان که آیا خون جهنده دارد یا نه اصل آن محکوم
بطهارت است سیم خون حیوانی که خون جهنده داشته باشد و خونیکه باقی میماند
در بدن حیوان حلال گوشت بعد از تذکیه و خروج خون معتدل پاک
است و همچنین خون حیوانی که در شکم مادرش بعد از ذبح مادر مانده
باشد و نجس نیست ذبح مادرش و خون توی شکم مرغ احتیاطا اجتناب باید
از آن و خونیکه از سنگ یا درخت یا مانند آنها بیرون آید پاک است
مثل خونیکه از آسمان ببارد چهارم میته حیوانیکه نفس سائله داشته باشد
و اگر نفس سائله یعنی خون جهنده نداشته باشد میته آن پاک است و اما مثل مو
و استخوان و پشم و پر و مانند اینها از جزهایی که حیوة در او حلول نمیکند پس
اینها پاکست در وقت هم از میته حیوان طاهر العین باشد مثل آدمی و گو
سفند و مانند اینها و نافه مشک پاک است و احوط اجتناب از کرش است
ششم و هفتم سگ و خوک و کافر است و همه اجزای اینها نجس است حتی آن
جزئی که حیوة در او حلول نکند و فقاع است هر چند مسکر نباشد

پس هر جزء از آن در عرق فقاع نباشد نجس نکرده فرق بداند در خاصیت

فقاع در فراوان و لتثبیت بشند با بعضی در رعای سبب بکند از پیش عادت

نبود و دراو غلیان در آن نبعل ساه پس در این صورت پاک است و اما النبیذ

که اکثر استعمال می کنند پس آن پاک است هر چیز که مست کننده باشد

و مایع الاصل باشد پس اگر مست کند و مایع الاصل نباشد پاک است مثل

بنگ و هر چند او را بالعرض مایع کنند و آب انگور در وقتیکه غلیان به هم رساند بعض

نجس شد و اشتداد بهم رساند نجس نشود نجس میشود تا آنکه دو ثلث آن بر

ود و اگر غلیان حاصل شود بدون اشتداد پس پاک است و فرق نیست ما بین

حاصل شدن غلیان و اشتداد با آتش یا با آفتاب یا بسر خود و عرق شتر جلاله

نجس است مثل عرق جنب بحرام ولد و اما موضوعات و ایمن و شیر دختر پس پاک است اب

حیه جند چیز است در مطهرات یعنی نجس را پاک میکند اول آب است هر چیز را

هر گاه مطهر شد پاک می کند و روشن در خودش پاک بشند دوم آفتاب است

پاک می کند نجاست کردن زمین نجس را و هر چه از منقولات شد در خانه

در جای آفتاب باشد تا بوده حرارت آن و آفتاب خشک شد و چند چیز کردن

بعد از خشک شدن باشد پس اگر بغیر آفتاب خشک شود پاک نمی شود باید عین

نجاست زایل شود هر گاه جرم داشته باشد و پاک نمیشود هر گاه در جای

باد هم بگذرد که آفتاب حرارت خشک کند چیز بالای پاک میشود و

دیگری نجاست باقی میماند اسلام الشمس سوم اثر مثل چوب و قبله نجس

با غیر از آنها که آتش نجس کند پاک نمیکند بلکه خشت خام نجس را که آجر پزند پاک میکند

اسنجی له هم حضور مر نجس از طبیعت خود بر گرده طبیعت دیگر مثل

نطفه حیوان شود یا آب نجس بول ما کول اللحم باشد یا جزء و علق و در غسل نو

غذای نجس شیر شود یا جزء بدن حیوان طاهر شود یا بسوختن جرگره و مانند آنها

پاک میشود و آب نجس پس سنج کردن پاک نمیشود و همچنین غیر نجس نجس پنجم

انتقال مثل آنکه خون آدمی نجس است اگر در شکم پشه رود و خون پشه

حساب شود پاک میشود و همچنین پشه و کیک و مانند آنها ششم انقلاب

مثل آنکه شراب و فقاع سرکه شود پاک میشود هفتم اسلام است هر کافر را

بسبب اسلام پاک میشود هشتم تبعیت است مثل آنکه اسیر از اولاد کفار

بطبیعت مسلم بود و اولاد اسیر کنند پاک میشوند نهم خاک است و پاک میکند

زیر کفش و چکمه و پا را به راه رفتن در زمین پاک تا عین نجاست زایل شود

و خشک شود و در زمین تا تقدیر جفاف میکند و هر گاه زمین خشک باشد

زایل شدن و خشک شدن ... دهم [illegible] ... غلیان بعد از

غلیان و اشتداد چنانکه گذشت و بعضی از مطهرات دیگر هست و در این رساله

برادر بیگم کردم کتاب ... آنکه مقدمات نماز چند چیز است و وقت نماز خواندن بلا

آنکه وقت نماز ظهر از زوال آفتاب از نصف النهار تا آنکه باقی بماند بغروب بقدر

ادای نماز عصر بعد از گذشتن مقدار ادای ظهر و عصر تا مغرب و دلالت میکند

زوال آفتاب که عبارت است از انحراف آن از دایره نصف النهار مرتفع شدن

سایه بعد از کم شدن آن یا حادث شدن سایه بعد از زوال آن بجهت شمس

بسوی ابروی راست در وقت مقابله بدایره قطب جنوب و در این بلاد مقرر شده و اول وقت

نماز مغرب مغرب است و آن زایل شدن حمره مشرقیه است از سمت راس

و آخر آن وقتی است که باقی بماند به نصف شب مقدار ادای وقت عشا و

اول عشا بعد از گذشتن مقدار ادای نماز مغرب است از اول مغرب و آخر آن

نصف شب است و اول وقت نماز صبح طلوع فجر دوم است و صبح عبارت از خط

سفید باشد در افق کشیده منتشر و آخر آن طلوع آفتاب است و هر گاه

باقی بماند با آخر وقت پنج رکعت و هنوز نماز نکرده باشد جایز است

در نماز ظهر ادا کند با ... فرصت کند و هر گاه ممکن نباشد به تحصیل علم

در وقت بسبب ابر و مانند آن ... عمل بظن و هر گاه قبل از دخول

وقت داخل نماز شود ... نماز ... و اگر ... باشد ... باطل

است ... مقدمات نماز ... قبله است ... آنکه داخل

... قبله ... نماز ... قبله ... کعبه است ... از برای

کسیکه او ... در ... علمی ...

... هر کس ... قبله ... شد ... قبله وقت

... کعبه ... کعبه است ... کعبه بایستد

در ... باشد ... مقابل باکعبه ... اهل عراق ...

در عقد ... منکب ... سمت ... آن ...

... وقت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اصلیه

کند چیزی را که سجده بر آن جایز باشد اگر وقت تنگ باشد نماز را باطل میکند و تحصیل میکند چیزی
که سجده بر آن کند و نماز را از سر میگیرد و باید چیزی که سجده بر آن میکند پاک باشد و غصبی نباشد
و هرگاه مکان سجده [illegible] نجس باشد و موضع نجاست را نداند [illegible] اشتباه
سجده نمیکند و اگر غیر محصور [illegible] مشتبه [illegible] نباشد [illegible] نماز [illegible] تا یقین کند
[illegible] سجده [illegible] طاهر شده است [illegible] مستحب است از برای نمازهای پنجگانه
اذان و اقامه [illegible] و در غیر نماز یومیه اذان مشروع نیست و در [illegible] اذان ساقط است
و در وقتی که جمع کند میان دو نماز بلکه در هر وقتی که جمع کند ظهر [illegible] اذان در میان
ایشان ساقط است و در روز [illegible] عرفه [illegible] اذان عصر ساقط است [illegible]
چند جمع نکند [illegible] جمع کند میان الصلوتین [illegible]
[illegible] ساقط است [illegible] اذان [illegible] از هر نماز [illegible]
اشکال است و اگر [illegible] شرط است در صحت اذان
آنکه مؤذن عاقل [illegible] اذان طفل ممیز صحیح است [illegible] اسلام
و ایمان شرط است [illegible] قیام [illegible] طهارت [illegible] اذان [illegible] تکبیر [illegible]
و دو شهادت بر رسالت و حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و حی علی خیر العمل [illegible]
هر دو دفعه [illegible] تکبیر و دو تهلیل و [illegible] اقامت [illegible]
از اول و یک [illegible] تهلیل از آخر [illegible] زیاده کردن دو قد قامت الصلوة بعد از حی علی خیر العمل

و شرط است ترتیب ما بین فصول اذان و اقامت و اذان مقدم است بر اقامت و اگر
شک کند در اذان بعد از دخول در اقامت شک اعتبار ندارد و اگر در اثنای اقامه باشد
از ان حرف برگردد اقامه را اعاده میکند و جایز است که اشخاص متعدده اذان بگویند دفعه و
نه دفعه و احوط آنست که شخص واحد هر دفعه اذان بگوید اگر یک [illegible] فصلی بگوید
دیگری فصل دیگر [illegible] در افعال صلوة پس در آن چند فصل است فصل
اول بدانکه واجب است نیت در نماز و شرط صحت نماز است و در نیت همین کافیست
و قصد قربت لازم است و قصد ادا و قضا و واجب و مستحب شرط نیست بلکه هرگاه قدر
که مشخص کند که این نماز چه نماز است که می کند و قصد قربت کند کافی است پس اگر نیت
کند در نماز ظهر امروز میکنم قربة الی الله کافی خواهد بود و قصد قصر و اتمام لازم نیست و باید که نیت را
مقارن با تکبیرة الاحرام بکند و تا آخر صلوة باید همه افعال واجب نیت قربت باشد و اگر شک
کند در نیت بعد از تکبیرة الاحرام شک اعتبار ندارد و اگر شک کند بعد از گذشتن از محل نیت
در آنکه نیت چه نماز کردم بنا می گذارد بر همان نمازی که در اوست ولیکن [illegible] احوط استیناف است
و اگر هیچ چیز در خاطرش نیست نمازش باطل است و اگر بعد از فارغ از نماز شک کند
که نیت ظهر یا عصر یا آنکه نیت مغرب کردم یا عشا بنا را بر آن می گذارد که ظهر یا مغرب بوده است
و احتیاط در اعاده است فصل [illegible] بدانکه واجب است بعد از نیت گفتن تکبیرة الاحرام بصورة الله
اکبر و او رکن است و باطل میشود نماز به ترک آن عمداً و سهواً و هرگاه [illegible] تکبیر [illegible] قصد رکوع

بگوید

بگوید
که کافی از تکبیرة الاحرام نیست و اگر یک تکبیر بگوید و قصد تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع هر دو با هم بکند خلاف
احتیاط است هر چند اقوی صحت آنست و هرگاه مکلف هر دفعه تکبیرة الاحرام بگوید نمازش
باطل است هر چند تکبیره از نیت نماز را نکند و هرگاه دو دفعه [illegible] تکبیرة الاحرام را بگوید بقصد
نمازش صحیح است پس در هر جفت باطل میشود [illegible] صحیح میشود یعنی در هر طاق صحیح
میشود و در هر جفت باطل هر چند صد دفعه تکبیرة الاحرام را بگوید بشرطی که هر تکبیره طاق
نیت صلوة بکند هر چند بنحو داعی باشد [illegible] واجب است که نماز را [illegible]
بجا آورد بالایستاده که مستقل باشد یعنی تکیه بچیزی نکند و مستقر باشد یعنی در اثنای
قرائت و ذکر واجب حرکت نکند و هرگاه قدرت بر قیام یعنی ایستادن ندارد
نشسته نماز کند و اگر از آن عاجز شد بخوابد به پهلوی راست بخواند که در عاجز شد
به پهلوی چپ بخوابد و اگر از آن عاجز شد به پشت بخوابد و پاها را بسمت
قبله دراز بکند و قیام متصل به رکوع رکن است و جاهای دیگر [illegible]
[illegible] رکن نیست [illegible] واجب است در قرائت هر رکعت [illegible] حمد خواندن
حمد و یک سوره [illegible] در رکعت [illegible] تسبیحات [illegible]
بعد از [illegible] واجب [illegible] و در دو رکعت آخر واجب نیست و جایز
[illegible] نماز واجب خواندن [illegible] واجب است
[illegible] بخواند حمد [illegible] در نماز [illegible] در هر رکعت اول [illegible]

و زن مخیر است در انجا [illegible] که جهر کند یا اخفات و واجب است بر زن اخفات در هر رکعت
نماز ظهر و در رکعت [illegible] از هر نماز واجب در رکعت [illegible] که بدل حمد تسبیح واجب است
اخفات و سوره و الضحی و الم نشرح یک سوره حساب میشود و همچنین سوره فیل و لایلاف
پس اگر در نماز بخواند باید هر دو را بخواند و بسم الله را در هر یک بگوید بدانکه واجب است
در قرائت ترتیب و موالات و ادا حروف از مخرج است و وقف بسکون و وصل بحرکت و ادا
تمام واجب نیست [illegible] که سوره در وقت گفتن بسم الله لازم نیست هر چند احوط تعیین است
فصل واجب است رکوع در هر رکعتی یکدفعه و او رکن نماز است پس اگر رکوع را ترک کند عمداً
یا سهواً یا زیاده کند نمازش باطل است و واجبات رکوع پنج است اول خم شدن بقدری
که برسد سر انگشتان دست بزانو و واجب نیست که دست را بر زانو گذارد دوم
قرار و آرام گرفتن در رکوع بقدری که ذکر واجب رکوع را بگوید سیم گفتن ذکر و واجب رکوع [illegible]
سبحان ربی العظیم و بحمده یکدفعه و [illegible] سبحان الله بگوید کافی خواهد
[illegible] سر از رکوع بردارد و راست بایستد [illegible] بعد از سر برداشتن [illegible]
[illegible] رکوع مستحب است نه واجب [illegible] واجب است در هر رکعت دو سجده
و او رکن نماز است پس اگر هر دو سجده را فراموش کند یا زیاده نمازش باطل است
ولی فراموش کردن یک سجده یا زیاده کردن یک سجده سهواً پس باعث بطلان نمی شود
و در واجبات سجود [illegible] سجده بر هفت عضو که باید بر زمین گذاشته

شود پیشانی و دو کف دست و دو سر زانو و دو انگشت بزرگ پا [illegible] انکه [illegible]
باشد محل پیشانی با محل [illegible] اعضای او هرگاه بقدر چهار انگشت بلند
یا بلند باشد ضرر ندارد و زیاده بر آن [illegible] اشکال است [illegible] طمانینه یعنی آرام گرفتن
بقدر ذکر واجب سجود [illegible] ذکر سجود [illegible] سبحان ربی الاعلی و بحمده یکدفعه یا سه دفعه
سبحان الله [illegible] سر برداشتن از سجده [illegible] بعد راست بنشیند
انکه بعد از نشستن در ما بین [illegible] آرام و قرار بگیرد و تکبیر [illegible] سجود [illegible] مستحب است نه واجب
و سجدهای قرآن [illegible] چهار [illegible] واجب است سجده الم تنزیل و حم
السجده و النجم و اقرأ باسم و باقی مستحب است و شرط است در سجده قرآن
طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت [illegible] و واجب است قرار دادن
اعضای سجده بر زمین [illegible] سجده کند [illegible] سجده [illegible] صحیح است [illegible] واجب است
تشهد در رکعت [illegible] از هر نماز در رکعت آخر از هر نماز و واجبات او چند چیز است
انکه بنشیند بقدر تشهد [illegible] انکه قرار و آرام گیرد بقدر ذکر واجب تشهد
و [illegible] مشهور است و اظهر انست که کافی ست انکه بگوید اشهد ان لا
اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد
واجب است بعد از تشهد تسلیم [illegible] آخر تسلیم یکی از [illegible] رکعت [illegible]
یا آنکه بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین یا آنکه بگوید السلام علیکم و هر یکی

و بگوید کافی است و از نماز خارج می‌شود هرچند قصد خروج از نماز نکند پس اگر کسی
ادای واجب را بوجه کافی است و هرگاه السلام علیکم را بگوید احوط آن است که دیگر السلام بگوید
علینا را بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته پس واجب است
هم ... و رحمة الله و برکاته بعد از السلام علیکم و هرگاه در اثنای نماز کسی بر مصلی
سلام کند واجب است رد آن بر نحوی که او سلام داده است مستحب است قنوت در رکعت دوم قبل
از رکوع و هرگاه فراموش کند بعد از رفع راس از رکوع میتواند قنوت را بخواند بقصد قربت
یعنی بدون قصد ادا و قضا بدانکه هرگاه حدث اصغر یا حدث اکبر یعنی موجبات وضو و غسل
در اثنای نماز عارض شود عمداً یا سهواً یا اضطراراً نماز را باطل میکند و هرگاه دست بسته نماز
کند یعنی که دست راست را بالای دست چپ گذارد یا عکس نمازش باطل میشود ولی اگر
سهواً یا تقیه باشد ضرر ندارد و هرگاه در اثنای نماز روی خود را پشت بقبله بگرداند عمداً نمازش
باطل میشود و هرگاه سهواً باشد و وقت باقی باشد نماز را اعاده کند و هرگاه بعد از وقت
خاطرش بیاید قضا واجب نمی‌شود و هرگاه روی خود را بطرف راست یا طرف چپ بگرداند
نمازش باطل میشود و هرگاه عمداً حرف بزند نمازش باطل میشود و اگر سهواً باشد ضرر ندارد
و آن حروف که بمقتضای طبیعت ظاهر میشود در عطسه کردن یا تف کردن یا پف کردن یا [illegible]
کردن با اثنای [illegible] ضرر ندارد و هرگاه خندیدن قهقهه کند عمداً یا اضطراراً نمازش
باطل میشود و سهواً ضرر ندارد و هرگاه فعل کثیر خارج از نماز در اثنای نماز

بجا

بجا آورد بنحوی که صورت صلوة را محو کند نمازش باطل میشود و هرگاه در اثنای
نماز گریه کند بجهت دنیا نمازش باطل میشود و خوردن و آشامیدن مبطل
نماز نیست مگر آنکه بسبب فعل کثیر برسد در بیان احکام شک است
بدانکه هرگاه مصلی شک کند در عدد رکعات نماز دو رکعتی یا عدد رکعات
نماز سه رکعتی یا در مابین یک و ... هر نماز که باشد یا در مابین دو و سه قبل از
اکمال سجده ثانی یعنی قبل از سر برداشتن از سجده پس در همه این صورت‌ها
نماز او باطل است و هرگاه شک کند در نماز چهار رکعتی مابین دو و سه
بعد از اکمال سجده ثانی بنا را بر سه میگذارد و نماز را تمام میکند و بعد از نماز
یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته نماز احتیاط میکند و هرگاه شک کند
مابین سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و مثل صورت سابق
نماز احتیاط میکند و هرگاه شک کند مابین دو و چهار بنا را بر چهار میگذارد
و نماز را تمام میکند و بعد از نماز دو رکعت ایستاده نماز احتیاط میکند و هرگاه
شک کند مابین دو و سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و بعد از
نماز دو رکعت ایستاده و بعد از دو رکعت نشسته نماز احتیاط میکند و هرگاه
شک کند مابین چهار و پنج پس اگر در حال قیام باشد یعنی قبل از رسیدن به
حد رکوع باشد می‌نشیند و نماز را تمام میکند و بعد از نماز دو رکعت

نشسته یا یک رکعت ایستاده نماز احتیاط میکند و احتیاطاً دو سجده سهو هم بکند و اگر
بعد از سجده ثانی باشد بنا را بر چهار میگذارد و تمام میکند و دو سجده سهو میکند و اگر رسیدن
بعد رکوع و قبل از اکمال سجده ثانی باشد نماز آن باطل است و هرگاه شک کند مابین سه
و پنج قبل از رکوع بنشیند و سلام بدهد و بعد از تمام شدن عمل شک مابین دو و
چهار را بجا آورد و هرگاه شک مابین سه و چهار و پنج قبل از رکوع بنشیند و سلام
بدهد و عمل شک مابین سه و چهار را بکند و هرگاه شک کند مابین پنج و شش
قبل از رکوع بنشیند و سلام بدهد و دو سجده سهو بکند و هرگاه بعد رکوع قیام
رسیده باشد در این صورت اخیره دو سجده دیگر احتیاطاً بجهت زیادتی قیام میکند و بدانکه
در همه جا که شک در رکعت نماز باید اولاً تأمل و فکر بکند بلکه بخاطرش آید پس بعد از
تأمل هرگاه یقین یا ظن بیک طرف حاصل شد عمل بآن یقین یا بآن ظن میکند
و هرگاه شک باقی ماند لکن وقت این احکام که از برای شک گفتیم از بطلان و صحت
عمل میکند واجب است نماز احتیاط را بعد از نماز بلا فاصله بجا آورد و تأخیر نیندازد
و واجب است در نماز احتیاط نیت و قربت و تکبیرة الاحرام و سوره حمد باخفات نه جهر
و تشهد و تسلیم و سایر شروط نماز واجب است و سوره واجب نیست و قنوت ندارد
و هرگاه نشد اداء قضا لازم نیست چند موضع است که در شک اعتبار ندارد
از آن جمله شک کثیر الشک که [illegible] موجب نقص و زیاد کند در کثیر الشک رجوع بعرف میشود

و همین

و همین که شخص عرفاً بگویند که بسیار شک میکند دیگر بشک خود اعتنا نکند [illegible] شک کند رجوع بظن خود
میکند و بالعکس و هرگاه شک کند در فعلی از افعال صلوة بعد از تجاوز از محل آن [illegible] آن شک
اعتبار ندارد و مرد بشک [illegible] او لازم نیست واجب میشود سجده سهو در چند موضع اول آنکه
هرگاه تکلم کند سهواً در نماز بدو حرف یا بیشتر باید بعد از نماز دو سجده سهو کند هرگاه
در غیر محل تسلیم سلام بدهد سهواً واجب میشود شک مابین چهار و پنج بتفصیلی که گذشت
در قیام موضع قعود و بالعکس هرگاه سهواً ترک یک سجده در نماز تا داخل رکوع شده
نماز را تمام میکند و سجده منسیه را قضا میکند بعد دو سجده سهو میکند هرگاه تشهد را
فراموش کند تا داخل رکوع شد نماز را تمام کرده و تشهد را قضا میکند و بعد دو سجده سهو میکند
و سجده سهو واجب فوری است هرگاه عمداً تأخیر اندازد عاصی است لکن معلوم نیست که ... صحیح است
و هرگاه سجده‌ها متعدده بشود باید در وقت عمل تعیین سبب بکند و معتبر است در سجده سهو
نیت و ... در حال سجود بعد از ذکر و سر برداشتن از سجده اول و نشستن در میان سجده‌ها
... و بعد از انتهای ... بر چیزی که سجده بر او صحیح است بکند و طهارت
و ستر عورت و استقبال قبله و سایر شروط صلوة و مبطلات آن و کیفیت سجده سهو آن است
که اول تکبیر بگوید لکن ... بعد از سجده ... و کافی است که در سجده‌ها بگوید بسم الله و بالله
اللهم صل علی محمد و آل محمد یا بگوید بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
و بعد از سجده ثانی تشهد خفیف بگوید و کافی است که بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان

محمد رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد السلام علیکم و ...

مقدم بدارد نماز احتیاط را بر جبر [illegible] و جزء منسی بر سجدهٔ سهو و جبر فراموش شده را
بر غیر آن و سجود [illegible] واجب شود و [illegible] واجب شود
جماعت در نمازهای واجب خصوص پنجگانه واجب نیست مگر در نماز جمعه و
عیدین در وقتی که شرایط وجوب آنها موجود شود و افضل جماعت در اول وقت [illegible] امام
باشد و هرگاه امام را قبل از سر خواستن او از حد رکوع ادراک کند پس ادراک جماعت
را کرده است و جایز نیست اقتدا در وقتی که ما بین امام و ماموم حایلی باشد که مانع
از دیدن امام شود و همچنین ما بین صفوف و هرگاه در بعضی احوال مثل حالت قیام دیده
شود کافی است و هرگاه حایل مانند جای [illegible] که باز شده [illegible] از دیدن نباشد
ضرر ندارد و هرگاه امام مرد باشد و ماموم زن [illegible] حایل ضرر ندارد و جایز است که مکان
ماموم بلندتر از مکان امام باشد در وقتی [illegible] بلند نباشد [illegible] جماعت [illegible]
و باید که فاصله ما بین امام و ماموم [illegible] نباشد [illegible] متعارف باشد و جایز
است که صف [illegible] از صف [illegible] اقتدا کند و بر ماموم واجب نیست قرائت
حمد و سوره در [illegible] رکعت [illegible] نماز جهری باشد و چه اخفات مگر آنکه ماموم [illegible]
رکعت [illegible] قرائت [illegible] در [illegible] رکعت [illegible] حمد و سوره بخواند مگر آنکه امام
[illegible] رکعت ادراک کند پس قرائت رکعت اولی از او ساقط میشود و هرگاه یکی

بند که قرائت را تمام کند قطع میکند و با امام مطابقت میکند و احتیاطاً نماز را اعاده میکند و هرگاه
در این وقت قصد انفراد کند جایز است و باید قرائت را در اینجا [illegible] امام اخفات
اخفات کند هرچند نماز جهریه باشد و بر ماموم لازم است اینکه تکبیرة الاحرام
را بعد از تمام شدن تکبیر امام بگوید نه قبل از او و نه با او و اینکه در سایر
افعال نماز مقدم بر امام نشود و اما اقوال نماز پس میتواند که پیش از
امام بگوید و جایز نیست ماموم پیش روی امام باشد و هرگاه مساوی
با او باشد ضرر ندارد و باید ماموم قصد اقتدا با امام معلوم بکند و
جایز نیست اقتدا در نمازهای یومیه [illegible] هرچند نماز امام غیر نماز ماموم
باشد و هرچند نماز یکی قصر باشد و دیگری تمام [illegible] و در یکی
قضا و شرط است در امام جماعت ایمان و عدالت و عقل و طهارت
مولد و صحیح نیست امامت [illegible] از برای [illegible] و امامت [illegible] برای [illegible]
و امامت [illegible] برای ناطق و امامت زن برای مرد و امامت کسی که حدث [illegible] برای [illegible]
باشد برای کسی که حدث [illegible] باشد و امامت کسی که قرائت واجبات او
صحیح نباشد برای کسی که قرائت او صحیح باشد و جایز نیست امامت کسی که مرض
جذام و برص داشته باشد و صحیح نیست امامت کسی که [illegible]
قاعد و [illegible] متیمم [illegible] و امامت کور [illegible]

و هرگاه نماز امام برای ماموم باطل باشد [illegible] اقتدا جایز نیست و هرگاه
شک کند در موافقت و مخالفت [illegible] لازم نیست و اقتدا جایز است هرچند [illegible]
مخالفت داشته و جایز است برای ماموم قصد انفراد در هرجا که بخواهد [illegible]
[illegible] اصل جماعت واجب نباشد و هرگاه تکبیرة الاحرام بگوید با [illegible] رسیدن
با امام در رکوع و نرسید [illegible] می‌تواند نماز را [illegible] منفرداً تمام کند و هرگاه در رکوع رفت
و امام را ادراک نکرد میتواند باطل کند نماز را [illegible] که باطل نکند بلکه
[illegible] تمام کند و بعد از برخاستن از سجده [illegible] تکبیرة الاحرام بگوید و [illegible]
نماز [illegible] قرار دهد نماز [illegible] قصر است هرچند تابع دیگری باشد [illegible]
[illegible] و در [illegible] وجوب قصر است [illegible] و هرگاه قصد
کند [illegible] و قصد [illegible] در شهر [illegible] روزه یا در شب نماز
قصر میکند و هرگاه قصد [illegible] و بعد از ده روز [illegible] نماز را تمام میکند
و قصد [illegible] ده روز داشته باشد [illegible] که تمام کند یا قصر [illegible]
و [illegible] قصد [illegible] باشد هرچند [illegible]
[illegible] بدون قصد [illegible] شده [illegible]
[illegible] نماز [illegible] قصد [illegible] اگر [illegible] قصد
تمام [illegible] نماید [illegible] تمام شدن [illegible]

[illegible]

نماز شکسته قصر است و روزه را نمی‌خورد و هرگاه مسافر جاهل باشد باینکه در سفر نماز قصر است و نماز را
تمام کند نمازش صحیح است و هرگاه فراموش کند و تمام کند در وقت نماز اعاده کند بعد نماز را اعاده میکند
واگر بعد از وقت ملتفت شود قضا واجب نیست و بدانکه مسافر مخیر است ما بین قصر و اتمام در بلد
مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره و مسجد کوفه و حایر جناب ابا عبدالله الحسین صلوات الله و سلامه علیه
و در مسجد بودن بهتر است و قدر معلوم آنست که متصل بضریح مطهر باشند بلکه فاصله
یک ذرع دو ذرع ضرر ندارد   بدانکه وجوب روزه ماه مبارک رمضان از ضروریات
دین است و منکر او کافر است و شرط اول نیت قربت لیس واجب است که در هر شبی از
شبهای ماه مبارک نیت کند که فردا روزه میگیرم قربة الی الله و قصد اینکه روزه رمضان است
لازم نیست و داعی کافی است و قصد وجوب واداء واجب نیست و هرگاه شب فراموش کند
نیت را قبل از ظهر تا اذان ... نیت کند صحیح است و هرگاه آخر شعبان مشتبه شود بر
رمضان مستحب است روزه بقصد شعبان بگیرد و بعد هرگاه معلوم شود که رمضان بوده است
کافی خواهد بود و اول وقت روزه طلوع فجر ثانی است و آخر آن زوال حمره مشرقیه است
شرط است در وجوب روزه بلوغ و عقل پس واجب نیست بر طفل و دیوانه و مدهوش
و قضا هم بر ایشان لازم نیست و شرط ثانی اسلام است کافر در اثنای نماز روزه مسلمان
شود پس روزه آن روز نه واجب است و نه قضا دارد و واجب نمیشود روزه رمضان برکسی
که حایض باشد یا نفسا باشد یا مریض باشد که متضرر شود بروزه یا مسافر باشد
بلکه قضا بر ایشان لازم است با تحقق شرط وجوب قضا   شرط است در صحت

روزه رمضان عقل و اسلام و اخلاء از حیض و نفاس و سفر پس صحیح نیست روزه دیوانه و مدهوش
و مست و کافر و مرتد و مسلم غیر مؤمن و حایض و نفاس و مسافر مگر آنکه مسافر در حکم مقیم باشد
یا اینکه جاهل باشد باینکه مسافر روزه نمیگیرد و روزه بگیرد پس روزهٔ او صحیح است   چونکه حقیقت
روزه امساک از مفطرات است با نیت لهذا واجب است بر مکلف معرفت مفطرات
چند چیز است   خوردن   و آشامیدن و فرقی نیست در ماکول و مشروب و ما بین آنکه از
اشیاء معتاده باشد یا غیر معتاده   جماع کردن بقدر حشفه داخل شود هر چند انزال نشود   استمناء
یعنی انزال منی کند بغیر جماع   منی کردن   فرو بردن سر در آب مطلق   رسانیدن
غبار غلیظ بحلق با آرد یا مانند آنها بحلق چه غلیظ و چه غیر غلیظ   دروغ بستن بر خدا و رسول
و ائمه هدی ... در امور دین یا دنیا   حقنه بمایع   بقاء بر جنابت تا صبح   بقاء بر حدث
حیض یا نفاس تا صبح ...   ترک اغسال ... ... از اینها هرگاه
عمدا و اختیارا از شخص صادر شود روزه او را باطل میکند و هرگاه سهوا باشد باطل نمیشود
و هرگاه جهلا باشد قضا واجب است نه کفاره و هرگاه باکراه باشد و بنحویکه شخص از اختیار بالمره
خارج شود باطل نمیشود و هرگاه از اختیار خارج نشود مثل آنکه خود یکی مفطر را بعمل آورد در حالت
خوف از کسی یا تقیه از خلاف مذهب پس روزه او باطل است فقط قضا بر او واجب است نه کفاره   ایضا
باطل میشود روزه بخروج دم حیض و نفاس در اثنای روز و بحدوث مرض مضر و بعروض ارتداد و خروج از
از اسلام یا بعروض سفر از حد ترخص قبل از ظهر و بعروض جنون یا اغما یا سکر و بعروض وجوب افطار

بجهة خوف بر محترم نفس یا مالی که فوات او مضر باشد در این صورت روزه باطل میشود
هر چند افطار نکند و ان ... که این امور ... در مفطرات ذکر شد   واجب میشود قضا و کفاره
هرگاه عمدا و اختیارا اکل و شرب کند و کفاره یکی از سه چیز است یا دو ماه روزه بگیرد که یکماه
و یکروز آن متصل باشد   یکروز آن متصل بکند که اختیار را تا تمام نداشته باشد ...
... یا شصت مسکین را طعام بدهد و هرگاه افطار کند بحرام هر سه کفاره
واجب میشود مثل خوردن و آشامیدن است که وجوب قضا و کفاره جماع
تا حشفه غایب شود و استمناء و عمدا ... ماندن بجنابت تا طلوع صبح و ایصال غبار بحلق
و حقنه بمایع و ارتماس در آب و تعمد قی کردن و کذب بر خدا و رسول و ائمه ع و
و خواب جنب تا صبح با قصد ترک غسل یا عادت بر بیدار شدن و خواب
سیم جنب تا صبح هر چند قصد غسل داشته باشد بدون و اجب میشود قضا و کفاره
و هرگاه در ماه رمضان قبل از ملاحظه صبح فجر مفطر عمل آورد و حال آنکه قادر
بر ملاحظه فجر بوده بعد معلوم شود که در وقت عمل آوردن مفطر فجر طلوع کرده
است و همچنین است هرگاه کسی ... خبر بدهد که فجر طلوع نکرده یا او خبر بدهد که طلوع
کرده و اعتبار بقول او نکند بسبب ظن بکذب او و مفطر بعمل بیاورد و او بعد معلوم
او بکند شود که فجر طالع بوده یا آنکه قادر بر مراعات فجر بوده و در این
صورت فرق نیست که ظن ببقاء لیل یا عدم بقاء آن شک داشته باشد ...

و هرگاه بعد از مراعات فجر بکند و یقین کند که صبح نشده پس چیزی بر او نیست مثل کسی که ملاحظه
نکرده است و هرگاه صبح مشتبه شود و ملاحظه فجر نکند قضا بر او نیست هر چند معلوم شود که
بعد از فجر مفطر بعمل آورد لکن هرگاه ملاحظه فجر نکند و مظنه کند که آنقدر وقت باقی مانده که
... پس احتیاط این است که ... و هرگاه معلوم شود که روز بوده احتیاط آنست که
قضا کند و هرگاه قادر بر مراعات فجر نباشد مثل محبوس و کور و ... بعد معلوم شود که صبح بوده است
قضا ندارد و هرگاه مراعات فجر کرده و آخر هم معلوم شد که صبح بوده باز قضا ندارد و همچنین
در وقتی که یقین داشته که فجر طلوع نکرده و بجهة اینکه اعتقاد ملاحظه فجر نکرده و خورد بعد معلوم
شد که صبح بوده قضا ندارد و همچنین هرگاه مراعات فجر کرد و معلوم نشد که صبح است یا نه بجهة آنکه
ابر بوده یا مانند ابر و خورد بعد معلوم شد که صبح بوده قضا ندارد و هرگاه دو عادل شهادت دادند
که صبح نشده و خورد و بعد معلوم شد که صبح بوده قضا ندارد و هرگاه دو عادل شهادت بدهند که صبح شده
و خورد لازم است قضا و کفاره مگر آنکه معلوم شود که شهود خطا کرده بودند و کسی که شک
در فجر دارد لازم نیست بر او تفحص و جایز است خوردن و مفطر بعمل آوردن و هرگاه
شخص مضمضه یا استنشاق کند و آب بدون اختیار بحلق او برود پس اگر اینها بجهت
نماز واجب بوده یا بجهة ازالهٔ نجاست بوده یا بجهة مداوا بوده چیزی بر او نیست و اگر بجهة نماز نافله
بوده یا بجهة سرد کردن ... باشد یا عبث باشد قضا بر او هست نه کفاره و هرگاه جنب در شب
عود بخواب کند در دفعه دوم و ... قصد غسل کردن قبل از صبح باشد و بیدار نشود تا ... قضا

داره نه کفارت و مثل جنب است حایض و نفساء هرگاه افطار کند ملاحظه مغرب با
قدرت بر ملاحظه و اعتماد کند بگفته کسی که گفت مغرب شده است با آنکه قول آنکس معتبر نبود
باید قضا کند هر چند باشتباه باقی مانده و هرگاه معلوم نیست که در این صورت افطار
جایز نیست کفاره هم باید بدهد و هرگاه عادل شهادت دارند که مغرب شده و افطار
کرد بعد معلوم شد که روز باقی بوده قضا لازم است و نه کفاره و هرگاه دو عادل شهادت
با نیکه روزه باقیست مع ذالک خورد قضا لازم است مطلقا و کفاره لازم است با تجربت
افطار و اگر معلوم شود که سهو خطا کرده بود از قضا و کفاره لازم نیست لکن معصیت کرده
است و هرگاه یقین کند بغروب و افطار کند بعد معلوم شود که روز بوده چیزی بر او نیست هر چند
احتیاط قضا است و هرگاه ملاحظه غروب کند و یقین بغروب نکرد و افطار کرد بعد معلوم شد
که غروب نبوده قضا لازم است بلکه کفاره هم لازم است هرگاه عالم بحرمت افطار باشد و هرگاه
نتواند تحصیل یقین بغروب کند بجهت حبس یا کوری یا غیر آن عمل بظن میکند و تا [illegible]
یقینی احتیاط است و هرگاه افطار کند بجهت ظلمت هوا پس اگر ظن بعدم غروب بکند اثم است
و قضا لازم است مطلقا و کفاره هم واجب است هرگاه بداند که افطار حرام است مگر آنکه معلوم
شود افطار بعد از غروب بوده پس در آن وقت بغیر معصیت چیزی نیست و هرگاه ظن بغروب بکند
بجهت عذر تحصیل علم جایز است افطار و بر او چیزی نیست و هرگاه بتواند تحصیل علم کند
عمل بظن جایز نیست پس هرگاه با ظن در این صورت کند قضا لازم است مطلقا و کفاره

هم واجب



هم واجب است با علم بحرمت افطار و هرگاه معلوم شود که افطار در شب بوده غیر از معصیت
چیزی نیست تمت رساله روز پنجشنبه شهر سنه ١٠٢
فقط

